

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

چریکهای فدائی خلق ایران
۳۱ جنوری ۲۰۱۵

ریشخند تاریخ: تروئیست پرورها، در صف تظاهرات علیه تروریسم!

به دنبال حمله تروریستی به نشریه فکاهی "چارلی ابدو" در پاریس و سپس حمله به یک سوپر مارکت متعلق به یهودیان در این شهر که طی این حملات حدود ۱۷ نفر کشته شدند، تظاهرات بزرگی در پاریس و اکثر شهرهای فرانسه شکل گرفت که چند میلیون نفر در آن شرکت کردند. برپایی این تظاهرات به واقع بیانگر خشم به حق مردم فرانسه نسبت به حمله تروریستی اخیر و انعکاسی از نگرانی آنها نسبت به نا امن شدن فضای جامعه فرانسه بود. در این میان اما، دولتهای تروریست و تروریست پرور سعی کردند از تظاهرات مردم خشمگین پاریس وسیله ای برای فریب توده ها و پوشاندن چهره خود بسازند. رئیس جمهور فرانسه اولاند، همراه با سارکوزی رئیس جمهور قبلی فرانسه اعلام کرده بودند که مشترکاً راهپیمایی "وحدت ملی" را هدایت خواهند کرد که اتفاقاً حضور نمایندگان دولت هائی چون امریکا و اسرائیل در صف اول تظاهرات جلوه ای از این "هدایت" را به نمایش گذاشت. نه فقط خود دولت فرانسه بلکه دیگر همپالگی هایش که از طرق مختلف بانی و یاری دهنده گروه های اسلام گرا بوده اند کوشیدند از حادثه تروریستی "چارلی ابدو" که به حق با نفرت عمومی مردم آزادیخواه روبه رو شد تا جائی که ممکن است سود جسته و سوار بر اعتراض مردم شوند تا از این طریق خود را مدافع "آزادی بیان" و مهمتر "مخالف تروریسم" جا بزنند. این مانورها اما نه فقط با توجه به این واقعیت که در سالهای اخیر دولت های امپریالیستی در کشورهای خود در مقابل دید همگان امکانات و تسهیلات لازم در اختیار مرتجعین اسلامی گذاشته و به واقع به پرورش تروریسم پرداخته بودند بلکه همچنین با توجه به گسیل ناو جنگی فرانسه به خلیج فارس بلافاصله بعد از حمله تروریستی مورد بحث و تلاش های دیگر در ارتباط با محدود کردن آزادی های دموکراتیک تحت عنوان ضرورت مبارزه با تروریسم، نتوانست موجب گمراهی مردمان آگاه جهان گردد و قادر به پوشاندن این حقیقت نشد که حمله تروریستی پاریس و حجم انبوه تبلیغات فریبکارانه حول آن، قبل از هر چیز به طور مشخص در جهت تقویت خطوط ارتجاعی سیاست های جنگ طلبانه و فاشیستی سرمایه داری در امریکا و اروپا قرار گرفته است، همانها که خواهان گسترش جنگ و لشکر کشی نظامی در ابعاد وسیعتر به عراق و سوریه زیر نام "مبارزه با بنیادگرایی اسلامی" می باشند.

اما از سوی دیگر خود این تظاهرات به اصطلاح ضد تروریستی و در دفاع از "آزادی بیان" به یک محک برای افشای ادعاهای مدعیان و سازمان دهندگانش تبدیل گشت. یکی از نکات قابل تعمق این راهپیمایی شرکت دهها نفر از رهبران کشورهای مختلف در آن بود که در میان آنها نمایندگان دولت هائی نظیر امریکا، انگلستان و اسرائیل که خود سالهاست بر طبل ترور و بنیادگرایی می کوبند، قرار داشتند. این امر، مضحک بودن تبلیغات دولت فرانسه را به آشکاری در مقابل چشم همگان قرار داد. برآستی چگونه می توان حضور رهبران امپریالیستهای که خود خالق و تغذیه کننده بنیادگرایی اسلامی و تروریسم در این شکل می باشند را در کارزاری که زیر نام "مبارزه علیه تروریسم" به راه افتاد دید و این نمایش را جدی گرفت. وقتی که بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل که هنوز خون کودکان غزه بر دستانش خشک نشده پرچم مبارزه با ترور به دست می گیرد و در صف اول این تظاهرات می ایستد، هیچ انسان آگاهی اگر چشم خود را بر روی حقیقت نبندد نمی تواند فریبکاری سازمان دهندگان تبلیغات جاری در مورد "مخالفت با تروریسم" و دفاع از ارزشهای "دمکراتیک" را باور کند. اتفاقاً حضور چنین تروریست های دولتی در صف تظاهرات مردم باید برای توده های آگاه هشدار می باشد تا به دلایلی که در پشت شرکت این گونه جلادان در این نمایش وحدت علیه تروریسم قرار دارد، بیندیشند؛ و اجازه ندهند که در جوی که اقدام تروریستی ۷ جنوری شکل داده تروریستهای رسوا و تروریست پرورها با تظاهر به مخالفت با تروریسم مقاصد ضد خلقی خود را پیش ببرند. این رویدادها بار دیگر ضرورت تأکید بر نقش بنیادگرایی اسلامی به مثابه ابزار گسترش سلطه امپریالیسم را به روشنی در مقابل نیروهای آگاه و انقلابی قرار می دهد.

در شرایطی که رسوایی افشای فاکتهای روزمره در مورد تنیدگی حیات بنیادگرایی اسلامی با قدرتهای امپریالیستی و رژیمهای وابسته به آن هر روز بیشتر دامان این قدرتها و خالقان و حامیان داعش و اخلاف و اسلافش را می گیرد، جنایت تروریستی پاریس کوشش جدیدی برای تزریق خون تازه به پیکر فرتوت ماشین جنگ با "بنیادگرایی اسلامی" و تأکید بر ضرورت وحدت جهانخواران بین المللی در تشدید این کارزار بود. با این وجود هنوز هستند نیروهائی که به دلیل ماهیت طبقاتی خویش و وابستگی های مرنی و غیر مرنی شان به سیستم سرمایه داری، خواسته و ناخواسته به جای بررسی حقیقت و کاوش در سیاستها و منافع طبقاتی که در پشت ریش و عباى جریانات وابسته به بنیادگرایی اسلامی نظیر داعش خوابیده است، ترجیح می دهند تا نهایتاً با برخی جرح و تعدیل ها تکرار کننده "تحلیل" ها و ادعاهای بیشرمانه بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیستی در توضیح رویدادهای کنونی باشند. همان تحلیلهائی که از سوی جنگ طلب ترین متفکران محافل امپریالیستی در دوران بوش پسر تنوریزه شده و سعی دارد تضاد اصلی جهان امروز (تضاد بین خلقهای جهان با امپریالیسم) را تضاد بین "اسلام" و "مسیحیت" جا بزنند. آنها که از وقوع یک "جنگ صلیبی" و "بی پایان" سخن گفته بودند امروز حوادث تروریستی نظیر حادثه پاریس را بخشی از این جنگ توسط "بنیادگرایی اسلامی" بر می شمارند. جنگی که گویا تمام دنیا باید برای شرکت در آن در زیر پرچم و "رهبری" بلا منازع امپریالیسم امریکا به صف شوند و در غیر این صورت در صف "دشمن" محسوب خواهند شد.

در چنین فضای نا امن و رعب پراکنی ست که این روز ها هر کس و هر نیروی سیاسی با اتکاء به واقعیات عینی بر تنیدگی رابطه منافع امپریالیسم با رشد و گسترش بنیادگرایی اسلامی تأکید می کند از سوی بعضی از همین نیروهائی که مستقیم و غیر مستقیم در رکاب امپریالیسم گام می زنند و یا برخی جریانات سازشکار و نادان درون صف خلق، به پیروی از "تنوری توطئه" متهم می شود. به عبارت دیگر در کوران تبلیغات جهنمی امپریالیستها که به طور روزمره مشغول مستقل نشان دادن دار و دسته های تروریست اسلامی بوده و آنها را جریانات مردمی جلوه

می دهد که گویا برای "آخرت" و برای رفتن به "بهشت" و دسترسی به "نعمات" آن و از جمله "حوریان بهشتی" می جنگند، اگر نیروئی پیدا شود و با بررسی ادعا ها و پایگاه طبقاتی و سیاستها و منافع زمینی این دار و دسته ها به تحلیل آنها بپردازد و ماهیت وابسته آنها را نشان دهد، با مارک طرفدار "تئوری توطئه" مواجه خواهد شد چرا که در صحت تبلیغات و ادعاهای سرمایه داران و بلندگوهای تبلیغاتی شان شک کرده و در مقابل کارزار فریبکارانه آنها ایستاده است. سپس، به چنین افراد و نیروهائی از سوی ابلهان گفته خواهد شد پس شما واقعیت حمله برادران کواشی به نشریه "چارلی ابدو" را انکار می کنید! و می گوئید که آنها تعدادی از کاریکاتوریست های این نشریه را به خاطر کاریکاتورهای که چاپ کرده بودند، به قتل رساندند؟ و یا پرسیده می شود که آیا معتقدید که نه امریکا با داعش می جنگد و نه هواپیماهای بی سرنشین امریکا از داعشیان می کشد و نه داعشیان سر قربانیان خود را گوش تا گوش با سرنیزه می برند! این سوآلها گرچه بیانگر عمق سادگی و در مواردی هم منعکس کننده فریبکاری سوآل کننده می باشد در همان حال نشان می دهد که چنین نیروهائی درک نمی کنند و یا نمی خواهند متوجه شوند که بالاخره وقتی که قرار است سرمایه داری در جهت غلبه بر بحرانهایش شرایط نا امن و جنگی ایجاد کند، پس باید در مقابل یک طرف جنگ، فعالیت های جنگی دیگری هم صورت گیرد تا پروژه ایجاد و تشدید نا امنی تکمیل گردد.

به طور طبیعی هر جنگی دو طرف دارد. در نتیجه وقتی که بحث جنگ مطرح است باید دو طرف جنگ هم وجود داشته باشند. با توجه به چنین منطق و واقعیتی است که نه تنها جنگ وابستگان مختلف امریکا با داعش بلکه انجام برخی اقدامات نظامی امریکا علیه این نیروی ساخته و پرداخته خود امپریالیسم امریکا نیز امر عجیب و غیر مترقبه ای نمی تواند باشد. اساساً به جز این، پراکندن سموم تبلیغات فریبکارانه امپریالیستی در میان آحاد مردم ممکن نمی گشت. اما برآستی مگر بحث اصلی بر سر چنین مسائلی است که در وسط یک بحث جدی مطرح شده و به مثابه موضوعی پیش پا افتاده بحث واقعی را به سخره می گیرد. بحث اصلی این است که وقتی جنگی راه انداخته شد باید دریافت که اولاً این جنگ در چه عصری رخ داده و چه طبقاتی آن را شکل داده و از آن سود می برند و ثانیاً چه سیاستهایی شرایط شکل گیری این جنگ را فراهم نموده اند و منافع ناشی از این جنگ به حیب کدام طبقات سرازیر می گردد. ماهیت هر جنگ و طرفهای درگیر آن را نه ادعاهای طرفین بلکه سیاستهایی که در عمل به پیش می روند، تعیین می کنند.

حال باتوجه به آنچه توضیح داده شد آیا اگر کسی با اتکاء به اسناد منتشره بگوید که برادران کواشی نامشان در لیست ترور امریکا بوده و دولت فرانسه هم از این امر بی خبر نبوده است جانبدار "تئوری توطئه" می شود؟ بعد از این حادثه روشن شد که این دو برادر بر اساس قرارداد "شنگن" در فهرست تروریستهای اروپا قرار داشته اند و دولت فرانسه در حالی که کاملاً آگاه بوده که آنها حتی به سوریه هم رفته بودند، با اینحال این دولت مبادرت به دستگیری و یا کنترل آنها نکرده بود. برآستی چرا این به اصطلاح "ضد تروریست" ها که مدعی اند با ماهواره هایشان قادراند حرکت مورچه در روی زمین را هم تشخیص داده و ثبت کنند، در چنین مورد مهمی که تمام سرنخ ها را هم در دست داشته اند کاری نکرده اند و عملاً اجازه داده اند تا فاجعه ۷ جنوری شکل بگیرد؟ از سوی دیگر در رسانه های اجتماعی عکس یکی از این تروریستها درج شده که وی را در حین دست دادن با سرکوزی در زمانی که رئیس جمهور فرانسه بود نشان می دهد! برآستی او کیست که با سرکوزی دست می دهد و بعد ۷ جنوری را سازمان می دهد؟ آیا این سوآلات تماماً زاده یک ذهن توطئه گر است؟ و یا ناشی از تأکید بر بخش کوچکی از واقعیاتی می باشند که نشان دهنده سازمان یافتگی و با برنامه بودن فاجعه تروریستی پاریس است. آیا نباید سوآل

کرد که چرا بعد از این حادثه و در گرماگرم رقص جلادان بر سر جنازه قربانیانشان ناگهان افسری که بازپرس اصلی این پرونده بود و بعد از حادثه شخصاً صحنه جنایت را دیده بود، "خودکشی" می کند و پولیس فرانسه در توجیه دلیل این "خودکشی" احمقانه اعلام می کند که چون فرد نامبرده با سلاح خودش کشته شده پس خودکشی کرده است! واقعیت این است که حادثه تروریستی ۷ جنوری - که رئیس جمهور فرانسه از قرار آن را "۱۱ سپتمبر فرانسه" اعلام نموده- مملو از تناقضاتی است که خارج از اراده سازماندهندگان در مقابل مردم آگاه - همان مردمی که نمی خواهند تکرار کننده تحلیل هائی باشند که رسانه های امپریالیستی روز تا شب جهت انحراف اذهان عمومی اشاعه می دهند- قرار گرفته است. بدون شک بررسی پرسش های فوق به روشن شدن موضوع و درک واقعیت کمک خواهد نمود.

حمله تروریستی در پاریس در بستر شرایطی صورت گرفته که نظام سرمایه داری در سطح جهان با موجی از یک بحران بزرگ دست به گریبان بوده و با توجه به ناتوانی ساختاری در فایق آمدن بر این بحران و حتی تخفیف آن، در سالهای اخیر به طور فزاینده ای به راه حل جنگ و ایجاد شرایط جنگی متوسل شده است. این یک واقعیت غیر قابل انکار است. نگاهی به جنگهای خونین و ضد خلقی که از بعد از ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ (و آغاز جنگ بی پایان امریکا علیه تروریسم و بنیاد گرائی اسلامی) به رهبری امریکا و مشارکت متحدینش در سراسر دنیا به راه افتاده، نشان دهنده گرایش روزافزون نظام گنبدیده سرمایه داری بر کوبیدن بر طبل جنگ برای خارج شدن از بحران هایش و یا تخفیف آن است. بر بستر پیشبرد چنین سیاستی ست که ما شاهد عروج بی سابقه بنیاد گرائی اسلامی هستیم که مطابق تمامی شواهد، بند نافش با منافع امپریالیسم امریکا و بزرگترین انحصارات و کارتلهای نظامی گره خورده است. بنیاد گرائی اسلامی که امپریالیستهای غرب و در رأس آنها امریکا با آشکاری تمام بر جثه نحیفش می دمند و با اسلحه و امکانات خود و پول رژیمهای مزدورشان چون عربستان، قطر و اردن و ... موجودیت یافته است دقیقاً ابزاری برای جنگ افروزی و ایجاد شرایط جنگی مورد نیاز نظام بحران زده سرمایه داری در شرایط کنونی می باشد. این ابزار از عراق و سوریه گرفته تا نیجریه و سومالی و از یمن و افغانستان گرفته تا حتی چین و روسیه سرطان وار رشد کرده و به سلاح مهیبی در دست قدرتهای امپریالیستی علیه طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم تبدیل گشته است. در این چهار چوب، حادثه پاریس نیز همچون هر حادثه تروریستی دیگری از این قبیل در خدمت تسهیل شرایط برای پیشبرد سیاستهای جنگ طلبانه امپریالیستی قرار دارد.

این امر انکار ناپذیری است که بورژوازی در جوامع تحت سلطه و کانونهای بحران و مناطق تنش قدرت بین امپریالیستها، از بنیاد گرائی اسلامی در جهت پیشبرد "جنگهای نیابتی" استفاده کرده و می کوشد درحالی که خود را از آماج خشم و نفرت توده های این مناطق مصون نگاه می دارد انرژی انقلابی توده ها را در فضای جنگ و نا امنی ایجاد شده به هرز ببرد. بورژوازی در کشورهای غربی نیز از ابزار بنیادگرائی برای مقاصد ارتجاعی خود سود می جوید. سلاح بنیادگرائی اسلامی در غرب به آشکارا به بورژوازی حاکم امکان داده تا به بهانه "مبارزه ضد تروریستی" و شرایط جنگی، تعرض هر چه گسترده تری را به حقوق طبقه کارگر و به آزادیهای دموکراتیک سازمان دهد و بکوشد در پرتو جو ترور و ناامنی ایجاد شده در کشورهای غربی با سرعت و شدت بیشتری دستاورد های مبارزات توده ها در این کشور ها را پایمال نماید. تشدید سیاستهای ضد دموکراتیک و فضای نژادپرستانه برای منحرف ساختن ذهن توده ها از علت اصلی ادبار و بدبختی خویش و همچنین اخلاص در مبارزات ضد سرمایه داری کارگران و زحمتکشان، منفعت روشن دیگری ست که از برکت وجود و رشد بنیادگرائی اسلامی نصیب سرمایه داران حاکم در جوامع غرب شده است. امری که تجلیات تأسف بار آن این روزها در غالب تاخت و

تاز نیروهای فاشیست در خیابانهای شهرهای اروپا و قتل و اذیت و آزار پناهجویان و توده های تحت ستم و بی دفاع مسلمان به یک پدیده روزمره تبدیل گشته است.

عروج و حضور فعال بنیادگرایی اسلامی که به همانگونه که بوش، رئیس جمهور سابق امریکا وعده داده بود گویا برای نابودی آن به یک "جنگ بی پایان" نیاز است، یکی از ارکان توجیه کننده وضعی ست که امروز مردم جهان با آن مواجه اند و درست در امتداد چنین خطی و در چنین چهار چوبی است که حادثه نفرت بار تروریستی در پاریس قابل تبیین است. تجربه نشان داده که هر گونه مبارزه جدی با "بنیادگرایی اسلامی" نیازمند شناخت ماهیت طبقاتی این جریان و درک وابستگی آن به منافع و سیاستهای امپریالیستهاست. باید با نشان دادن و افشای دستهای خونین امپریالیستها در پشت رویداد هائی نظیر حادثه پاریس و منفعی که برای آنها حاصل شده، تلاش کرد تا در کوران تبلیغات فریبکارانه کنونی چهره حقیقت را نمایان کرد. هر چه بیشتر بتوان حقایق را با مردم در میان گذاشت و بتوان شرایطی ایجاد نمود که مردم کمتر فریب تبلیغات دروغین سرمایه داری را بخورند امکان مبارزه برای نابودی نظام ظالمانه سرمایه داری که سرمنشاء همه شرایط ترور و وحشت و ناامنی است بیشتر می گردد، مبارزه ای که نجات کارگران و زحمتکشان به آن وابسته می باشد.

جنوری ۲۰۱۵